

موقع های تان را بگویید

ساراشقاقی، روانشناس در این خصوص می‌گوید: زن و شوهر باید از همان ابتدا بدانند که با دو شیوه و شرایط متفاوت تربیت شده‌اند؛ یعنی دو فرد کاملاً متفاوت با شرایط اقتصادی، فرهنگی و تحصیلی هستند. این تفاوت‌ها در دیدگاه شخصی طرفین درباره موضوع‌ها، ایده‌ها و موقعیت‌ها اثر می‌گذارند. زن و شوهر شبیه هم نیستند و در خیلی از میانه‌ها متفاوت هستند. درک این تفاوت‌ها می‌تواند توقع‌های کمتری را در زن و مرد پیدی آورد؛ توقع‌هایی که گاهی معقول و بجاست و می‌تواند این رابطه را به سوی خوشبختی سوق دهد اما گاهی غیرمنطقی و ناجاست و می‌تواند رابطه را به کشمکش و بحران بکشاند. متفاوت بودن، هرگز به معنی بهتر را بدتر بودن نیست. زن و مرد باید این را بدانند که اگر با هم تفاوت دارند، با همین تفاوت‌ها، مکمل یکدیگر می‌شوند. طبیعی است که مردان و زنان ویژگی‌های خود را بهتر از ویژگی‌های همسرشان ببینند. آنها از تفاوت‌های خود آگاهی کمتری دارند. زوج‌هایی که به تفاوت‌های بین خود و همسرشان توجه نکنند، این تضادها، اختلاف‌ها و عدم تفاهم‌هایشان به تدریج افزایش یافته و رابطه خود و همسرشان را به بحران می‌کشانند. این بحران‌ها گاهی حتی به مرحله جدایی هم رسد. زن و شوهر باید با آگاهی و افزایش اطلاعات، دیدگاه‌های متقابل یکدیگر را بهتر درک کنند و به آنها احترام بگذارند. بهتر است زن و مرد اگر توقعی از همسر آینده‌شان دارند قبل از اذواج آن را مطرح کنند تا زندگی بهتری داشته باشند. در پایان دوباره تاکید می‌کنم که زندگی مشترک میدان جنگ نیست و مشکلات را باید با



چنجال بر سر زندگی در شرق و غرب

خودش را به کرسی بنشاند. الان تقریباً یک سال است که سرمهین موضوع با هم درگیریم، شوهرم به هیچ عنوان کوتاه نمی‌آید. یک سال است عروسی‌مان عقب افتاده و شهاب از نظر خودش برنمی‌گردد. فقط می‌گوید باید در شرق خانه بگیریم. در صورتی که من نمی‌توانم آنچه زندگی کنم، وقتی این رفتارهای شهاب را دیدم، فهمیدم زندگی در کنار او فایده‌ای ندارد. برای همین تصمیم گرفتم برای همیشه از این مرد خودخواه جدا شوم.

در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی این زن خودش خودخواه است. من در شرق خانه بهتری می‌توانم پیدا کنم. خانواده‌ام سال‌ها ساکن آن محله هستند. پدرم آشنا دارد و می‌توانیم با قیمت مناسب خانه بخریم. ولی ناهید فقط به دلیل این که نزدیک خانواده‌اش باشد، می‌گوید باید به غرب برویم، در صورتی که من گفتم خودم هر روز تو را به محل کارم رسانم و عصرها هم تو را بر می‌گردانم ولی به حرف‌هایم اهمیتی نمی‌دهد. فقط حرف خودش رامی‌زنید چون می‌خواهد از مادرش دور نماند. می‌دانم اگر نزدیک آنها خانه بگیریم، می‌خواهد در زندگی‌مان دخالت کنند برای همین مخالفت کردم. اما او کوتاه نمی‌آید و فقط از من توقع دارد که از خواسته‌ام بگذرم. من هم نمی‌توانم آینده‌مان را به دلیل این مساله خراب کنم. حالا که اورخواست جدایی دارد من هم دیگر نمی‌خواهم در کنار این زن زندگی کنم.

در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند ولی وقتی اصرار آنها را دید، رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده ممکن کرد و این بحث می‌بایست. فقط دلش، م، خواهد حرف عذاب یکشنبه باش و هم نیست.

زوج جوان به دلیل منطقه محل زندگی‌شان جنجال به راه انداختند؛ جنجالی که در نهایت به دادگاه خانواده و تشکیل پرونده طلاق ختم شد. یکی می‌خواست در غرب زندگی کند و دیگری دلش می‌خواست محل زندگی اش در شرق تهران باشد. همین مسئله در نهایت به یک معضل در زندگی شهاب و ناهید تبدیل شد تا جایی که این زوج با حضور در دادگاه خانواده تهران خواستار جدایی از هم شدند.

زن جوان وقتی در مقابل قاضی دادگاه خانواده تهران قرار گرفت، درباره ماجراهی زندگی اش گفت: سه سال پیش بود که با شهاب عقد کردیم. دوران نامزدی خوبی داشتیم. تقریباً اختلاف خاصی با هم نداشتیم تا این که کم قرار شد مراسم عروسی بگیریم و سر خانه و زندگی خودمان برویم. این شد که به دنبال خانه گشتم. از همان زمان مشکلات ما شروع شد و من فهمیدم که نمی‌توانم در کنار شهاب زندگی خوبی داشته باشم. او مرد خودخواهی است و دلش می‌خواهد فقط نظر خودش را تمیل کند.

من محل کارم و خانه اکثر سرتگان و خانواده‌ام در غرب تهران است ولی شهاب پایش را در یک کفش کرد و گفت که خانه در شرق تهران بهتر است؛ چون خانواده خودش در شرق تهران زندگی می‌کند اصرار داشت که همان‌جا خانه بگیریم. در صورتی که من اگر در شرق زندگی کنم، عذاب می‌کشم. رفت و آمد برایم سخت می‌شود. هر روز باید به محل کارم بروم و به مادر و پدرم سرزنشم. با این ترافیک اذیت می‌شوم. ولی شوهرم چون خودخواه است برایش اهمیتی ندارد. اگر من عذاب یکشنبه باش و هم نیست.

و سو سه در کوهستان

در این ستون زندگی قاتلان و جنایتکاران معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه‌دار نداشتند، به نوعی از زبان خود و براساس اعترافات شان در دادسرا و دادگاه مرور می‌شود. این هفتۀ سراغ پرس جوانی رفیقیم که با همدستی سه نفر دیگر زن کوهنه‌دیده‌داد، گمه‌های، فی‌های، اسب، مسممه شیطان، خمدگردند.

یک وسوسه زندگی من و سه دوستم را سیاه کرد. کاش آن روز در کوه نبودیم. کاش زن و مرد کوهنورد به کوه نمی‌آمدند. کاش اسپر و سوسه دوستانم نمی‌شدم و آنجا تارک می‌کردم و کاش‌های زیاد دیگری که در مدت شش ماه ذهنم را درگیر کرده بود. ماجرا به یک روز پاییزی برمی‌گردد. روزی که من و سه نفر از دوستانم برای تفریح به اتفاقات فریمان رفتند. در آنجا با دیدن زن و مرد کوهنوردی انگار شیطان در جلدمن رفتند. و سوسه شدیم تا زن جوان را آزار و اذیت کنیم، به سمت شان رفته و با تهدید دست و پای مرد جوان را بستیم و در مقابل چشمان او همسریش را مورد تعرض قرار دادیم. بعد هم آنها را تهدید کردیم اگر شکایت کنند اتفاقات تلخ را بشان، قمه خواهد خورد.

آنها را در همان حال رها کرده و گریختیم. فکر می‌کردیم شکایت نمی‌کنند اما آنها پیکارست سراغ پلیس رفتند و خانلی زود هویت ما مشخص شد و دستگیریمان



کردند. این ماجرا در شهر بیچیده بود و خوبی زود دادگاه مان برگزار شد. با انکارهای خود سعی کردیم از مجازات فرار کنیم اما فایده‌ای نداشت و وقتی حکم دادگاه به دستمان رسید شوکه شدیم. هر چهار نفرمان به اعدام محکوم شده بودیم. تنتها راهی که پیش رویمان بود، اعتراض به رای بود که همین کار را کردیم اما اقاضات دیوان عالی کشور اعتراض ما را رد کرده و حکم تایید شد.

در آخرین روزهای سال ۹۹ ما را به سوئیت برد و سحرگاه پای چوبه دار رفتیم و با جرای حکم دادگاه، یروندۀ زندگی ما برای همیشه بسته شد.

سُلْطَنِي بَرَّ حَمْرَان